

# از دواج مان عاقلانه نبود عاشقانه بود

گفت و گو با «رقیه احمدی» که به خواستگاری یک جانباز قطع نخاعی جواب مثبت داد و ۲۴ سال با هم زندگی کردند، به بهانه روز تکریم همسران شهید

مجید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

دو سال از پر کشیدن شهید «سید حسین آملی»، جانباز قطع نخاع گردنی گذشته اما حلاوت سال ها زندگی عاشقانه با او، هنوز در تک تک جملات همسرش به چشم می آید. وقتی با خانم «رقیه احمدی قاجاری، تماس می گیرم به صورت کاملاً اتفاقی سر مزار شوهرش است. او می گوید: «مزار ایشان داخل شهر است و با خانه مان، تقریباً ۲ یا ۳ کیلومتر بیشتر فاصله ندارد. من هم معمولاً هفته ای دو بار یا حتی بیشتر به او سر می زنم. هر موقع به قول جوان های امروزی، دلم هوايش را می کند، همه چیز را تعطیل می کنم، می آیم و می نشینم سر مزارش و یک دل سیر با او حرف می زنم. مثل همین الان که شما تماس گرفتید». من هم این فرصت را مغتنم می شمارم و از او می خواهم به بهانه سالروز وفات حضرت ام البنین (س) که به نام روز تکریم مادران و همسران شهیدانام گذاری شده، با او درباره تصمیم به ازدواج با یک جانباز قطع نخاعی، سال ها زندگی مشترک با این شهید، سبک زندگی «سید حسین آملی»... و گفت و گو داشته باشیم. قبل از خواندن این گفت و گو، لازم است بدانید که «سید حسین آملی»، معروف به سید جانبازان قطع نخاعی، برادر شهید سید مهدی آملی، یادگار هشت سال دفاع مقدس با تحمل بیش از ۳۵ سال درد ورنج ناشی از جانبازی، سحرگاه روز بیست و نهم فروردین سال ۱۳۹۸ در ساری به فیض شهادت نایل شد.



## مدیون ایشان هستیم که اجازه داد کنارش باشیم

از خانم احمدی می پرسم که آیا در این همه سال، از شرایط نگهداری شهید خسته نشدید یا مثلاً بخواهید منتهی بر سر او بگذارید؟ او می گوید: «من بارها گفتم که هر چند تقریباً همه کارهایشان را انجام می دادم، اما من مدیون ایشان هستم که اجازه داد کنارش باشم. این را هم بگویم که هنوز تخت ایشان، داخل خانه است. بارها گوشه تخت ایشان نشسته ام و با او حرف زدم تا خوابم برده و مدام به ایشان گفته ام و الان هم می گویم که مرا حلال کند چون بالاخره زندگی سخت است و شاید گاهی از دست من رنجیده شده باشد».

## در این ۲۴ سال، یک سرسوزن از انتخابم پشیمان نشدم

همسر شهید آملی که این روزها در حال نوشتن کتاب زندگی نامه همسرش است، درباره خاطراتش از زندگی با شهید می گوید: «روزهای ابتدایی زندگی مشترک که در سال ۷۴ بود، تازه متوجه شدم که چه انتخاب دشواری داشته ام به خصوص در ابتدا که آشنا به نگهداری و رسیدگی به کارهای شخصی یک جانباز قطع نخاعی نبودم. تقریباً یک سال طول کشید تا یاد بگیرم اما باید این نکته را اضافه کنم که در تمام این مدت، حتی یک سرسوزن هم از انتخابم پشیمان و ناراضی نبودم و نیستم. بعضی از همسران جانبازها را می شناسم که توان تحمل این مسائل را ندارند و حتی طلاق گرفتند اما من هر لحظه که می گذشت، عاشق تر می شدم و الان هم که ایشان در کنارم نیست، عاشقانه دوستش دارم. انگار او مدام جلوی چشم من است و حس می کنم هر روز به ایشان نزدیک تر می شوم.»

## با شوخ طبعی هایش، خستگی را از تنم بیرون می برد



«شاید باور نکنید اما ایشان بسیار شوخ طبع بود و بارها با شوخی هایش، خستگی را از من دور می کرد». خانم احمدی ادامه می دهد: «مثلاً هر وقت می خواست به من بگوید که یک لیوان آب می خواهد، وقتی می دیدم به خاطر کارهای خانه و بیرون و... خسته ام چون مسئولیت کارهای زیادی در زندگی با من بود، می گفت که حاج خانم، شما می دانی اگر یک لیوان آب به شوهرت بدهی، چه ثوابی در انتظارت است و بهشت بر شما واجب می شود؟ بهشت را دوست نداری؟ این مسئله را یک جوری می گفت که خستگی از تنم بیرون می رفت و با رضایت قلبی بلند می شدم و برایش آب می بردم. با این اخلاق و شوخ طبعی هایش، نمی گذاشت که خستگی به تن من ماند».

## بیشتر اوقات زندگی مان را در بیمارستان بودیم

خانم احمدی در باره شرایط نگهداری از شهید به خصوص در سال های آخر عمرش هم توضیح می دهد: «ما بیشتر اوقات زندگی مان را در بیمارستان بودیم، چه در تهران و چه در ساری. هر وقت ما می رفتیم بیمارستان شاید ۲ تا ۳ ماه هم طول می کشید. بارها ایشان تب و لرز می گرفت و باید سریع منتقل می شد به بیمارستان، سنگ کلیه هم داشت. یکی از پاهایش را به خاطر جراحت و دیگری را به خاطر دیابت از دست داد. بعدها، مثانه و کلیه اش هم از کار افتاد اما با این همه مشکل خاص، زنده ماندن و زندگی اش در کنار من معجزه بود. به علت مجروحیت جنگی گهگاهی که حال شان به وخامت می رفت، باید خودمان با قاشق غذا را در دهانشان می گذاشتیم و خودش قادر به این کار نبود. با همه این ها، من دلیل خوشبختی خود را پاک زندگی کردن شهید می دانم، شهید قبل از هر چیزی خود را از آلودگی و پلیدی حفظ می کرد و زندگی معنوی خوبی داشت. من درس های زیادی از ایشان یاد گرفتم و در زندگی سعی می کنم مثل ایشان پاک زندگی کنم.»

## گوبلن دوزی مثبت کاری و... را هم یاد گرفت

شهید آملی، اوقات فراغتش را با چه کارهایی پر می کرد؟ خانم احمدی که سال ها در کنارش زندگی کرده است، می گوید: «با همان شرایط خاص جسمی اش، کتاب زیاد می خواند. حتی گوبلن دوزی هم می کرد. بعدها از طریق یکی از دوستان، مثبت کاری هم یاد گرفت. همیشه دنبال یادگیری بود. با این که به دلیل جراحت های زیاد، دستانش مشکل داشت اما با دست هایش کار می کرد و آن ها را برای یادگیری هنر به کار می گرفت. نمونه کارهای وزین و جالبی به یاد باقیگیری همین هنرها به عنوان یادگار برای من به جا گذاشته است.»



## از نیم ساعت قبل از نماز صبح مشغول عبادت می شد



صد لعن و سلام و... می خواند، مشغول می شد. واقعا در منویات خیلی مقید بود و همیشه به من می گفت که این مسائل را از دیگران مخفی کن و به کسی در باره اش نگو. من هم تا زمانی که زنده بود، در این باره به کسی چیزی نمی گفتم. زبانه از بیان حالات معنوی او از آن نظر که شهید در شبانه روز ساعات زیادی را حداقل ۱۶ ساعت رو به قبله در سجده می ماند، قاصر است.»

## آن قدر خوش مشرب بود که همه جذبش می شدند

خانم احمدی در باره رابطه شهید با دیگران به خصوص جوانان می گوید: «ایشان بسیار خوش سروبان و حاضر جواب بود. زبانش بلا بود. همه چیز را فای الیاده جواب می داد. فن بیان و بلاغت سخنان ایشان موجب می شد که همیشه مسئولان استان دنبالش بودند تا در مراسم مختلف سخنرانی کند. امکان نداشت جوانی به خانه ما بیاید و شیفته ایشان نشود. خانه ما همیشه به خاطر حضور مراجعه کنندگان شلوغ بود. ما ظاهراً دو نفر بودیم، اما در واقع یک خانواده بسیار پر جمعیت بودیم که هر روز، تعداد زیادی مهمان داشتیم. مردم می آمدند و زمانی که با شهید هم کلام می شدند، من را می کشیدند کنار و می گفتند که می شود ما دوباره هم بیاییم، مزاحم نیستیم؟ خیلی از افراد یک بار به منزل ما آمدند و حالا سال هاست که ارتباط نزدیک خانوادگی با آن ها داریم که این ها همه به خاطر خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید بود.»



## شب شهادتش، میزبان مدافعان حرم بود

از خانم احمدی در باره روزهای آخر عمر شهید می پرسم که می گوید: «به یاد دارم شبی که فردایش ایشان دیالیز داشتند و حال مناسبی نداشتند از دوستان مدافع حرم به منزل ما آمده بودند. شهید کنار مهمان ها بگو بخندی داشتند که گویی بیمار نیستند و بعد از رفتن دوستان شان از ایشان پرسیدم مگر حال شما بد نیست و درد ندارید، گفتند: «دلم نیامد بچه ها با دیدن ناراحتی من ناراحت شوند و با ناراحتی از پیشم بروند.» آن شب آخرین شب زندگی با هم بودنمان بود و مدام از خواب بیدار می شدند. شهید لیوانی مدرج داشت چون دیالیزی ها نباید زیاد آب بخورند. ایشان هر بار با درخواست آب به مقدار ۵ سی سی و ۱۰ سی سی، از خواب بیدار می شدند و تا صبح به همین منوال می گذشت. یادم هست با شرمندگی به من گفته بود که خانم ببخشید مدام بیدار می کنم که من گفتم این چه حرفی است، ما داریم با هم زندگی می کنیم. صبح ۲۹ فروردین سال ۹۸ که ایشان را برای دیالیز به بیمارستان بردیم، دیگر بدنشان حین دیالیز دوام نیاورد و به کمارفت و به درچه رفیع شهادت نایل آمدند.» بعد از گفتن این جملات، بغض خانم احمدی می ترکید و برای لحظاتی، سکوت بر این گفت و گو حاکم می شود.

## شهید آملی، امانت

## خدا در دست من بود



«همیشه شاکرم که خداوند در این راه، امانتی به دوشم گذاشته بود که بتوانم به سرانجامش برسانم. شکر خدا که این توانایی و استعداد را در وجودم گذاشت تا بتوانم با وی یک زندگی عاشقانه داشته باشم». خانم احمدی در پایان صحبت هایش می گوید: «شهید سیدحسین آملی آن چه را باور داشت، عمل می کرد و عامل به معروف بود. هر چند بارها و بارها گفته شد اما یک خواهش از مردم و جوانان دارم، قدر خون شهدا را بدانید. این همه جانباز و شهید؛ از بهترین جوانان مملکت بودند که شهید شدند اما متأسفانه وضع مملکت ما به این شکل درآمده است. آن از مسئولان دولت قبلی، اختلاس ها و اشتباهاتی که برای کشور در سراز شد و این هم از وضع حجاب که در وصیت نامه همه شهدا به آن توصیه شده است.»